

# تعلیم اطفال

نمایش آقای دکتر رضازاده شفق

چنانکه در مقاله مندرج شماره ۳ مجله تعلیم و تربیت راجع به تربیت اطفال بطور اشارت مذکور افتاد ممکن است تعلیم اطفال را از دو لحاظ مورد دقت و مطالعه قرار داد اولی عقیده لزوم تعلیم عقلی اطفال یعنی توضیح و تعلیل اشیاء و مسائل است بر آنها از روی دلیل دومی عقیده است که میگوید باید از تعلیم اطفال با این طریق در سنوات اولیه مثلا تا دوازده سالگی خود داری نمود و آنها را به تربیت طبیعت وا گذاشت .

اینکه مقصود کلی هر دو طایفه را بطور اختصار ذکر کرده و نتیجه ای را که حاصل مقایسه بین دو طریق است بیان می نمائیم .

طرفداران تعلیم اطفال که از آن جمله می توان نام (جان لاک) انگلیسی را برد میگویند کودکان از همان اول تولد همان طور که استعداد نمو جسمانی دارند و محیط و نفوذ اشخاص و تاثیر اشیاء آنها را تربیت می نماید عقل آنها هم با تصدیق اینکه هنوز در مراحل ابتدائی است باز قابل نمو و ترقی است و باید از همان ایام چگونگی اشیاء و حوادث و روابط عالم را بتدریج بطریق عقلی با آنها یاد داد حتی مسائل نیک و بد و اصول اخلاقی را با آنها فهمانید و علت این را که چرا یک عمل خوب و دیگری بد و نامطلوب است توجیه نمود . و در پیش آمده های روزانه حیات مواردی که بچه ستوال می کند و می خواهد علل و ماهیت چیزها را بدانند باید مسئول آنها را بدلیل توضیح نمود و حس کنجکاوی آنها را تسکین کرد نه اینکه جواب نداد یا جواب غلطی بچه گانه داد و بیش خود گفت زود است و عقل اطفال را از ترقی باز داشت و آنرا ده دوازده سال از سنوات عمر عاطل گذاشت بدیهی است که عقل باید کار کند تا ترقی نماید و هر چه فکر نوباوگان زودتر راه بیفتد ورزیده تر خواهد بود .

پیروان عقیده دوم که (روسو) از معروفترین آنها است میگویند دلیل عقلی و توضیح مسائل و توجیه نیک و بد و بیان علت اعمال و حوادث برای بچه ای که هنوز رشد نکرده غیر طبیعی و مضر است و اجتناب از تعلیم عقلی اطفال هرگز موجب عاطل گذاشتن نمو عقل او نیست بلکه تجاری که اطفال فطرتاً در زندگانی می نمایند و از شیر خواری با اشخاص و اشیاء و طبیعت سرو کار دارند عقل آنها را تا حدی که لازم است نمو می بخشد . تلقین و تعلیم بزرگان و مربیان غالباً برای اطفال نابهنگام است و ذهن آنها را خسته میکند و درست مانند این است که بجای شیر طبیعی مادر غذای ثقیل غیر سالمی با آنها داده شود و بدیهی است که طفل چنان غذائی را هضم نخواهد توانست بدهد . در صورتیکه طبیعت با اندازه ای که لازم و سودمند است فکر بچه را پرورش خواهد داد و عقل و استدلال او را بتدریج تقویت خواهد نمود .

تنها شرطی که برای حصول نتیجه مطلوبه در کار است عبارت است از اینکه محیط اطفال را

از فساد یعنی از چیزهای مخالف آیین فطرة محفوظ باید داشت و شرها را از محیط آنها دور کرده آنها را بدست طبیعت سالم سپرد که خود مانند میوه درخت بار بیابند .

مناسب است در این مورد از اقوال هر دو مولف نامی برای تمثیل دو عقیده مذکور کلماتی نقل گردد ، لاک گوید : « شاید قول من بر اینکه باید بچه‌ها را بطریق عقلی تعلیم نمود موجب تعجب شود ولی واقع مسئله آنست که بنظر من ترتیب صحیح تعلیم آنها همین است .

اطفال در همان اوان که بحرف زدن شروع میکنند بهمان اندازه هم عقل خود را راه میاندازند و اگر غلط نکنم زودتر از دوره‌ای که بنظر ما میرسد آنها شروع بفکر میکنند و از ما منتظرند با آنها مانند آدمهای معقول رفتار نمایم . باید این فخر و اعتماد را در آنها پرورش داد و برای تربیت آنها حسن استفاده از آن کرد (۱)

«از طرف دیگر روسو برخلاف این نوع استدلال دانشمند انگلیسی چنین میگوید :

اولین تعلیم بچه باید کاملانفی باشد . مقصود از این طرز تعلیم آنست که نه يك موضوع اخلاقی به بچه یاد داده شود و نه يك موضوع عقلی بلکه باید تنها قلب او از شر و عقل او از خطاء حراست بشود . . . . عاقل باشید و با شاگرد خود استدلال نکنید خاصه در مسائلی که خلاف میل اوست زیرا استعمال دلیل عقلی برای اثبات مسائل ناخوش آیند عقل را در نظر اطفال نامطلوب میکند . . . تن و اعضاء و حوashi و قوای جسمانی بچه را تربیت کنید و عقل او را تا جائی که ممکن است آرام و فارغ بگذارید » (۲)

حقیقت مسئله آنست که اگر عقاید دو نویسنده نامی بدقت مطالعه و سنجیده شود معلوم خواهد شد از حیث نتیجه از هم خیلی دور نیستند زیرا نه مقصود لاک اینست که با بچه‌های خردسال قیاس و برهان راه انداخته و بزبان علم و منطق بانها صحبت شود و نه عقیده روسو اینست که عقل بچه کاملاً تعطیل نماید . نهایت برای پیش گیری از افراط و تقریب هر کدام جنبه‌ای را در نظر گرفته و محض تاکید در انبیا ابرام داشته و مخصوصاً روسو برای رد تربیت خشک نظری قرون وسطی در مطالب خویش الحاح و تاکید و گاهی هم مبالغه روا داشته است .

بعد از این ملاحظات مختصر باید گفت راه صواب در تعلیم اطفال آنست هم قوای جسمانی و هم روحانی آنها از همان اوان طفولیت پرورش و تنمیه یابد شرط نتیجه مطلوب آنست که تربیت و تعلیم متناسب با دوره سن بچه باشد . چنانکه در تربیت جسمانی اطفال ورزش های سخت و حرکات عنیف یاغذای سنگین مضر است در تعلیم آنها هم افکار پیرانه و نصایح عمیق و مسائل تودر توحتهی تصورات دور از ذهن مضر خواهد بود . باید ترتیب غذا و خواب و بازی و ورزش همچنین تلقین تصورات و افکار طفل متناسب باسن و استعداد او باشد و تحمیل مالا بباطق نگردد .

عجب است در ایران که گفته‌اند چونکه با طفلان سروکارت فناد پس زبان کودک کان باید کشاد معمولاً تعلیم برخلاف آئین علمی جریان یافته . در خانواده و مکاتب قدیم مسائل دینی و اخلاقی سخت به بچه تلقین میکردند و نظامات خانه و مکتب خانه بر او تحمیل می نمودند بدون اینکه رعایت حال و فهم او را کرده و بروحیات بچه پی برده باشند . بچه معمولاً موظف بود به گردن کارهایی که نمی فهمید و گفتن و خواندن مطالبی که ابدأ سرش نمیشد : مثلاً در اولین سال درس باو این آیت

منیف را که عقلا در مقابل تاثیر آن حیران و از شرح و تاویل آن عاجزند به بچه یاد میدادند: عم يتسائلون عن النبأ العظيم! و در اولین روزهای تحصیل باو میگفتند: هر نفسی که فرو میرود مفرح ذات است و چون برمیاید مد حیات! در صورتیکه طفل هیچ از این کلمات نمی فهمید و فرو رفتن نفس برای او هرگز مفرح نبود حتی نفسی که فرو میرفت از ترس چوب آخوند بیرون نمی آمد! نعم حکیمانہ! شاهکار یکی از بزرگترین گویندگان ایران کجا و ذهن طفل شش ساله کجا؟! نتیجه این بود که بچه از همان اوان کلمات را طوطی وار یاد میگرفت و از ترس جان شب در خواب هم میگفت: از دست و زبان که برآید و این بیت را چندین صدمبار هم روی کاغذ مشق می نوشت و آنرا برای کاوزبان پیچیدن عطاران حاضر میکرد بدون اینکه بفهمد چه خبر است و همان طور که میخواند «انسوخته را جان شد و آواز نیامد» این سوخته را هم در فشار درس مجهول تحمیلی و چوب و فاک آخوند جان می شد و آوازی نمی آمد با این ترتیب بعد از چندین سال تحصیل یکمشت بیخبران از مکاتب بیرون می آمدند و بدتر از همه آنکه ذهن اطفال از همان اوان بعثت یاد گرفتن چیزهاییکه آنها را نمی فهمیدند کور و بهم و سرزده میگشت و در همه عمر رد یا قبول مسائل و مطالبی را که نفهمیده بودند مهیا می شد و آنها را از تحقیق و امعان نظر بکلی باز میداشت و با فکر و تاه و ناقص و نیمه روشن بسر می بردند و اگر درست مطالعه و توجه شود اکنون هم این ابهام و دو طرفی بودن و عدم صراحت در افکار و زبان ما موجود و مشهود است. و در اغلب محاورات عمومی از محافل عقلا تا بازارگانان و عوام گفت و شنیدهها و چون و چراها و زدها و قبولها غالباً تقریبی و بدون عانت روشن بوده محض پیش آمد و عادت جریان دارد در صورتیکه دانشمندان ما مانند غزالی ما را از «آفت زد» و «آفت قبول» تحذیر نموده و شبخ سعدی فرموده است،

سخندان پرورده بر کهن

ببندیشد آنکه بگوید سخن!

از تحصیلات قدیم الفاظ بیشتر از معانی در حافظه می ماند و بسا که آن الفاظ هم غلط بود. یکی از باخبران میگفت در ایام تحصیل زیر چوب آخوند این عبارت را خوانده و یاد گرفت: «بامدادان که نبیره اعظم از مشرق سرزد» اکنون که چهل سال گذشته هنوز هم بی اختیار نبیره اعظم میگویم بعد بخاطر مسمی آید که این نیر اعظم است و نبیره نیست! «خود نگارنده وقتی که بیت «در آن مدت که ما را وقت خوش بود...» سعدی را در مدرسه خواندم ابداً ما را متوجه نکردند باینکه این بیت فایده تاریخی هم دارد چون عمده نظر بالفاظ بود.

در مدارس جدید هم الحق هنوز نه دروس مناسب فهم و ذوق اطفالست و نه کتابهای درسی. هنوز هم مطالب مشکل اخلاقی و عقلی باطفال تلقین می شود هنوز هم شاگرد ابتدائی را یاد میدهند که زکوة شتر را از بیست و پنج بیلا بنت مخاض و اگر ده شتر اضافه شد بنت لبون و بده شتر دیگر حقه و پانزده شتر دیگر اضافی جذعه باید داد!

گفته اند کسی از کسی پرسیده بود آن کدام امام بود که در بغداد خرس خورد مخاطب جواب داده بود امام نبود پیغمبر بود بغداد نبود کتعمان بود خرس نبود گرگ بود آنهم نخورد در مورد زکوة شتر هم باید گفت اولاً مالیات شتر در ایران موضوع ندارد ثانیاً این محاسبات دقیق و بیگانه که جزو فقه و احکام مقدس اسلام است مستند است بقواعد و اصول عالی که باید در مدارس عالی تدریس شود و هرگز مطابق ذهن و شعور اطفال هفت و هشت ساله نیست ثالثاً اصلاً کسی زکوة نمیدهد و بدبختانه موضوعش از بین رفته!

بقول عرب ثبت العرش تم انقش! باید تکرار کرد که تدریس و کتب مدارس ابتدائی ما برخلاف قول لاک و روسو و خلافاً للبصرین والکوفین موافق قواعد تعلیم و تربیت نیست. حتی در کتابهای ابتدائی تازه که الحق نسبت بکتابهای سابق و عهد عمه جزء و جامع عباسی مزایای زیاد دارد باز جسته جسته مطالب و اشعار دقیق که برای ذوق اطفال بیگانه و دشوار است پیدا می شود. در تمام کتب ابتدائی ما فراموش شده که عالم بچه ها غیر از عالم ماست و شخص مؤلف و آموزگار باید مانند رمان نویس و نقاش و شاعر روح شناسی بی آن عالم ببرد و درجه فهم و میل و نفرت و شوق و ذوق و خیال و تصور اطفال را در مد نظر مجسم سازد. تنها ساده گفتن مسئله یا کوتاه نوشتن جمله کافی نیست باید وسعت ذهن و احتیاج معنوی و ظرفیت کودکان را بی برد.

پس اگر بپرسند چه نوع کتاب برای اطفال ابتدائی مناسب است باید بی تأمل گفت کتابیکه با رعایت ادوار زندگی و موافق روحیات اطفال تهیه گردد. از این توضیحات تا حدی آشکار میگردد که اطفال را لازمت تعلیم عقلی نمود ولی موافق عقل آنها نه مطابق عقل ما و این کاریست مشکل و دقیق و معنی علم تعلیم و تربیت و هدف علوم معرفت النفس تأمین همین مقصود است. بطوریکه در بالا ذکر شد تنها تعلیم افکار و تصدیقات نیست که باید در آنها رعایت فهم بچه را کرد بلکه در تصورات هم لازمست این رعایت را نمود قاعده اصلی در اینباب آنست که هر تصور تازه را بواسطه تصور مربوط بآن که بچه یاد گرفته است باید یاد داد مثلاً اگر بچه تصور پرنده را دارد آنگاه می توان باو گفت بلبل پرنده است. بشرطیکه بابل را بچشم خود به بیند و الا اگر بپدمه از تصورات بیگانه بی ارتباط شروع گردد چنانکه در کتب ابتدائی ما ملاحظهست نتیجه خستگی ذهن و مبهمی فکر بچه خواهد بود.

تعلیم اخلاق هم در يك مورد با تعلیم علم مشترك است. چنانکه در تعلیم تصورات و تصدیقات بهترین راه رجوع بعالم خارجی و آوردن مثال و نشان دادن نمونه است و حتی الامکان در اوایل عمر بچه باید از استعمال اسم معنی و تصورات کالی و قضایای فکری محض پرهیز نمود در تعلیم اخلاق هم معمولاً باید از عمل شروع کرد یعنی خیر و شر را در عمل نشان داد حتی بقول روسو طفل را وا گذاشت سزای خوبی و جزای بد را تا حدی که ممکنست خود به بیند فرضا اگر یا برهنه دوید خار بیایش خلد یا شیشه را شکسته سرما حس نماید تا خیر و شر را عملاً تشخیص بدهد و مخصوصاً مکافات کار نیک را باید عملاً باو محسوس کرد ولو با نوازش مختصر و دست بسر کشیدن باشدنه اینکه کتاب اخلاق ابن مسکویه یاغزالی یاطوسی یااملا احمدنراقی را باو تلقین نمود و جمله های اخلاقی غلیظ باو یادداد بدون اینکه بهمد معنی و مقصود چیست و دل را بمحض حفظ کردن طفل خوش داشت.

اگر طفل دو سه ساله این بیت را طوطی وار بخواند

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

و ابداً بمعنی پی ببرد و عملاً شریر بار بیاید و موجب آزار يك خانواده باشد و از مور گذشته جان شیرین دایه و کلفت و مادر و همبازیهای خود را رنج دهد چه فایده از حفظ الفاظ خواهد برد حفظ برای تقویت ذهن مفید است ولی در حدود معقول و حتی الامکان با فهم معانی. تعلیم بطور کلی دشوار نیست ولی تعلیم موافق ذهن و ذوق محصل خاصه اطفال بسیار

سخت است و شخص معلم باید از خود بیرون آمده و بروح طفل حلول نماید و حال او را دریابد تا گویش هوش طفل بر او باز باشد. طفل در هر دوره از ادوار حیانتش عقل و تعقل دارد و سزاوار نیست قوای جسمانی و عمل حسی او در کار بوده عاقله او معطل باشد نهایت عقل او در حدود سن او کیفیتی دارد که ما از آن دوریم و در نمی یابیم و تنها او را بچشم خود می بینیم و اگر با او صحبتی کردیم یا برای او کتابی نوشتیم غالباً از لحاظ عقل خودمان میگوئیم و می نویسیم و تنها تغییراتی ظاهری بگفته و نوشته خود میدهیم مثلاً صدا را تغییر میدهیم یا جمله را ساده و کوتاه می نویسیم.

اگر صحیح است که تعلیمات ما در مدارس ابتدائی غالباً برخلاف اصول معرفه النفس است تعلیم و تربیت در خانواده هم بهتر نخواهد بود، خانواده قدیم معمولاً جاهل بوده و بچه را با تادیب و سیاست مخصوص بزرگان بار می آورد. خانواده تازه فرنگی مآب کار را بدتر کرده یعنی بمعایب کهنه معایب تازه افزوده است و گذشته از اینکه بروح بچه آشنا نیست اختیاراتی بنام آزادی باو داده و از مطالبی با او صحبت میکنند که بکلی مخالف مبنای علمی تعلیم و تربیت است و آشکارا بضرر بچه تمام می شود. درست مانند ساختمانهایی که قسمتی از معایب قدیم را داشته ضمناً کوچکی فضا و با و دیوار آهن و تنگی جارا بر آن افزوده باشند یا يك قطعه موسیقی که يك گوشه مملّ دل ای دل ای سه گاه را بی تناسب و ناهنگان با يك نغمه از واگنر Wagner بهم آمیزند یا صحیفه نقاشی که در آن نصف بدن را شبیه نگاری و نصف دیگر مینیاتورسازی کنند تربیت اطفال را هم در خانواده اینگونه از اینجا رانده و از آنجا مانده می کنند که نه فرنگی فرنگی است و نه ایرانی ایرانی و نه تالیف آندو.

باید دانست بهمان طور که بین اجزای شیمیایی يك خلط داریم و يك ترکیب واولی بهم ریختن بی ترتیب و اتفاقی و دومی اتحاد متناسب است در اجتماعات هم حال همین است و بهم زدن و مخلوط کردن یکمشت اطوار و عادات مغربی با یکمشت عادات مشرقی بدون موازین عقلی تنها تولید رشته کسبختگی و بی انتظامی میکند و نتیجه جز پشیمانی ندهد. ملت متملن آنست که راه ترکیب و تالیف Synthèse بلد است.

در خانواده تازه فرنگی مآب امروزی واقعا و بی مبالغه خلط مبحث شده و غالباً پدر و مادر دچار اشتباه و سوء تفاهم هستند و اطفال را غیر طبیعی و بی تربیت بار می آورند و اگر عادت ترسوئی و کتک خوردگی و بی زبانی طفل قدیم شور بود رسم فضولی و بی ادبی و تهور بی مورد طفل تازه هم بسیار بی نمک است. و همان طور که خواندن و حفظ کردن « منت خدایرا » آنوقت زیادی و خلاف طبیعت بود یاد گرفتن کلمه ماداگاسکار و نیویورک و مرسی و بونزور و اینکه با سب و الاغ بفرانسوی چه میگویند و بانگلیسی چه در این زمان خلاف اصولست و سوراخ دعا کم شده و باید راه بهتری برای تربیت و تعلیم اطفال اندیشید که از افراط و تفریط مصون باشد و جا دارد که اینموضوع یعنی تربیت اطفال در خانواده در مقاله ای جداگانه مورد بحث واقم گردد.